

کاسپار

پتر هاندکه

مترجم
علی اصغر حداد



نشر ماه

تهران

۱۳۹۷

Handke, Peter

Kaspar

سرشناسه: هاندکه، پتر، ۱۹۴۲- م.
عنوان و پدیدآور: کاسپار؛ پتر هاندکه؛ ترجمه‌ی علی اصغر حداد.
مشخصات نشر: تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۰۰ ص.
شابک (ISBN): 978-964-209-302-1
یادداشت: فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
یادداشت: عنوان اصلی:
موضوع: نمایشنامه‌ی آلمانی — قرن ۲۰ م.
شناسه‌ی افزوده: حداد، علی اصغر، ۱۳۲۳- ، مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ک ۲۸ الف / PT۲۶۸۶
رده‌بندی دیویی: ۸۳۲ / ۹۱۴
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی: ۵۰۳۳۴۵۱

۱۵۹۹۲۷۲

۹۷،۷،۴

کاسیا

پتر هاندکه
علی اصغر حداد

نویسنده
مترجم

۱۳۹۷
نسخه ۱۵

چاپ اول
تیراژ

حسن سجادی
سقطی حاجتی
محمدتقی بابایی
روانسا

مدیر هنری
ناظر چاپ
صفحه‌آرا
لیتوگرافی

صنوبر
سپیدار

چاپ متن و جلد
صحافی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۳۰۲-۱
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشر ماهی

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴

تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰

www.nashremahi.com

پیش‌گفتار نویسنده

نمایشنامه‌ای که چهار بر آن نیست که نشان دهد قضیه‌ی کاسپار هاووزر واقعاً چگونه است یا واقعاً چگونه بوده. بلکه می‌خواهد نشان دهد که قضیه‌ی یک آدمی چه ممکن است باشد. این نمایشنامه نشان می‌دهد که چگونه می‌توان کسی را با حرف زدن به حرف زدن واداشت. از این رو این نمایش را «شکنجه‌ی گفتاری» هم می‌توان نامید. پیشنهاد می‌شود که برای تجسم این شکنجه برای دهنه‌ی صحنه نوعی چشم جادویی نصب شود که همه‌ی تماشاگران بتوانند آن را به خوبی ببینند. البته وجود این چشم نباید موجب شود که تماشاگران از تعقیب وقایع دوری بخورند. عملکرد این چشم آن است که با پلک زدن‌های عصبی خود مشخص کند که تلقین به قهرمان نمایش هر بار با چه حدتی صورت گرفته است. هر چه قهرمان نمایش نسبت به این تلقین از خود مقاومت بیش‌تری نشان می‌دهد، تلقین با حدت بیش‌تری صورت می‌گیرد و در نتیجه شدت پلک زدن‌های چشم جادویی نیز افزوده می‌شود. به جای چشم جادویی، از جمله می‌توان از عقربه استفاده کرد، شبیه عقربه‌هایی که بر روی نشان دادن نیروی فشار به کار می‌روند. مطالبی که صداها خطاب به قهرمان نمایش ادا می‌کنند از لحاظ مفهوم کاملاً واضحند، اما خود این صداها به صداهایی می‌مانند که از پشت پرده ارتباطی مانند تلفن، رادیو یا تلویزیون به گوش می‌رسند. از نظر لحن، به این صداها سه دسته است: به گوینده‌ی تلفنی ساعت، پاسخگوهای تلفنی (اطلاعات راه‌آهن، لطفاً صبر کنید)، مسران مسابقه‌ی فوتبال و گویندگان برنامه‌های ورزشی استادیوم‌ها، راوی کتاب‌های سوزناک امریکایی، اعلام‌کنندگان زمان ورود و خروج قطارها، مصاحبه‌کنندگان مجریان برنامه‌های نرمش صبحگاهی که صدای خود را با سرعت حرکات نرمش‌کنندگان هماهنگ کرده باشند، صفحه‌های آموزش زبان، افراد و غیره - تمامی این لحن‌ها را می‌توان در خواندن متن به کار برد، فقط باید دقت شود که تماشاگر با معنی یا بی‌معنی بودن متن را به وضوح دریابد. لزومی ندارد تماشاگر مورد به مورد تشخیص دهد که کدام یک از این لحن‌ها به کار می‌رود، بلکه و غیره. در ضمن باید، همزمان، صحنه‌های مینیاتوری را به کمک پروژکتور به صورت بزرگ‌شده بر دیواره‌ی عقب صحنه فراندازی کرد.

کاسپار (که در آلمانی از آن تعبیر «دلچسپ» می شود) شباهتی به دلفک ها ندارد؛ بلکه از لحظه‌ی ورود به صحنه بیش تر شبیه فرانکشتاین (یا کینگ کنگ) است.

صحنه باز است. آنچه تماشاگران می بینند، دکور جای خاصی بر روی صحنه نیست، بلکه دکور خود صحنه است. صحنه، صحنه را نشان می دهد و نه تصویر مکانی را که جای دیگری وجود دارد. اشیای روی صحنه در همان نگاه اول تئاتری به نظر می رسند. البته نه از آن رو که واقعی نیستند، بلکه از آن رو که نحوه‌ی چیدن آن ها کنار هم با نحوه‌ی چیده شدنشان در زندگی واقعی تفاوت دارد. اشیای روی صحنه واقعی اند (از چوب، آهن، و پارچه ساخته شده اند). با این همه تماشاگر بلافاصله به آن ها به چشم اسباب صحنه نگاه می کند. اشیای موجود، وسایل نمایش هستند و گذشته‌ای ندارند. تماشاگر چنان تصور نمی شود که پیش از ورودش به سالن و دیدن صحنه، روی صحنه سعه‌ای رخ داده است. دست بالا این که تصور می کند که کارگران صحنه اشیای موجود را به صحنه آورده اند و هر یک را در نقطه‌ای چیده اند. تماشاگر به این تصور هم دچار نمی شود که اشیای روی صحنه اشیای واقعی خواهند بود که طبق شواهد موجود قرار است در جای خود روی صحنه رخ دهد: تماشاگر بلافاصله تشخیص می دهد که به تماشای واقعه‌ای خواهد نشست که نه در واقعیت، بلکه فقط روی صحنه‌ی تئاتر رخ خواهد داد. تماشاگر شاهد قهقهه و ناله نخواهد بود، بلکه ماجرای تئاتری را تماشا خواهد کرد. پایان این ماجرا زمانی است که پرده در پایان نمایش فرومی افتد. از آن جا که داستانی در کار نیست، تماشاگر در ذهن خود ادامه‌ای را برای آن تجسم نمی کند، دست بالا این که تخیلات شخصی خود را بر آن می گیرد (یا آن که پیش خود فکر می کند که کارگران صحنه دکورها را جمع خواهند کرد). جزئیات صحنه حدوداً از این قرار است: آویز عقب صحنه پرده‌ای است که از لحاظ اندازه و جنس به پرده‌ی جلو صحنه‌ی تئاتر شباهت دارد. این پرده دارای چین های عمودی است. زیرا است، طوری که تماشاگر مشکل می تواند تشخیص دهد که شکاف میانی آن کجا قرار دارد. صحنه آویزهای پهلویی (شال) ندارد. اشیای روی صحنه جلو پرده‌ی عقبی قرار دارند. به وضوح پیداست که این اشیا وسایل بازی یک بازیگر دوره گردند. پیداست همه‌ی این اشیا هستند، زیرا در تماشاگر نباید این توهم یا بگیرد که با تصویر یک سمساری سروکار دارد. برای پرهیز از چنین توهمی، تمام اشیا در حالت عادی خود چیده شده اند؛ صندلی ها روی پایه های خود قرار دارند، جارو تکیه داده شده است، تشکچه ها پهنند، طناب ها آویزانند، کتوهای میز سر جای خود قرار دارند. از سوی دیگر، برای آن که تماشاگر گمان نکند که با نمایشگاه مبل سروکار دارد (چیزی که در نگاه نخست ممکن است)، اشیا بدون ارتباط با هم، و حتی با نوعی بدسلیقگی، چیده شده اند. طوری که تماشاگر با دیدن آن ها درمی یابد که با صحنه‌ای نمایشی سروکار دارد. صندلی ها چنان دور از میز قرار

گرفته‌اند که گویی هیچ ربطی به آن ندارند. صندلی‌ها نه نسبت به میز زاویه‌ی درستی دارند و نه نسبت به یکدیگر. البته به صورتی که حاکی از بی‌نظمی نباشد. میز از طرف کشورهای به تماشاگر قرار دارد. جای دیگری از صحنه، میز دیگری هست؛ میزی کوچک‌تر، کوتاه‌تر، و سه‌پایه. وسط صحنه چیزی نیست. در جای دیگری از صحنه دو صندلی جوراجور قرار دارد. پشتی یکی دو باریکه‌چوب و دیگری سه باریکه‌چوب دارد. روی یکی از صندلی‌ها یک تشکچه قرار دارد، روی صندلی دوم چیزی نیست. در نقطه‌ای از صحنه کاناپه‌ای قرار دارد که به زحمت پنج نفر روی آن جا می‌گیرند. نیمی از این کاناپه، دید تماشاگرانی که در قسمت وسط سالن نشسته‌اند، در یکی از پهلوهایی صحنه پنهان است (و مرز صحنه و بیرون صحنه را مشخص می‌کند). در جای دیگری از صحنه یک صندلی ننوی قرار دارد. در جایی دیگر جارو و خاک‌انداز به دیوار تکیه داده شده‌اند. چه بسا روی یکی از این دو با خطی خوانا واژه‌ی «صحنه» یا نام تئاتر نمایش دهنده حک شده است. در نقطه‌ی دیگری از صحنه، با نوشته‌ای مشابه، سطل کاغذ باطله قرار دارد. در روبرو و پیداست که داخل آن چیزی نیست. روی میز بزرگ، ولی نه در عقب صحنه، یک گجه‌ی سبیل قرار دارد که یک کلید بزرگ در جا کلیدی آن است. به نظر می‌رسد که این همه وسایل نمایش‌های مختلفی بوده‌اند که اکنون گرد هم آورده شده‌اند. البته تماشاگر نباید بی‌توجه به هر کدام از آن‌ها مربوط به چه نمایشی بوده‌اند. این اشیاء هر چند کنار هم گرد آمده‌اند، بی‌میان آن‌ها تضادی به چشم نمی‌خورد. هیچ‌یک از این اشیاء به دوره‌ی خاصی تعلق ندارند. صندلی ننوی می‌تواند از یک فروشگاه یا از یک حراجی خریداری شده باشد. هیچ‌یک از اشیاء ویژگی خاصی ندارد که سؤال برانگیز شود. در جلو صحنه، در وسط پیر صحنه یک میکروفن قرار دارد.

اولین تماشاگری که وارد سالن می‌شود، می‌بیند که صحنه با نور ملایمی روشن است. روی صحنه هیچ جنب‌وجوشی دیده نمی‌شود. تماشاگران هر یک فرصت کافی دارند که اشیای روی صحنه را یک‌به‌یک ببینند. تا حدی که از دیدن آن‌ها سیر شوند. آن‌ها که بیش‌تر طالب دیدن شوند. سرانجام، چراغ‌های سالن طبق معمول کم‌کم رو به خاموشی می‌روند، همراه با آن ممکن است نوای ویولنی به گوش برسد («نوای ویولن وسیع‌تر از نوای گیتار است.»). سالن نمایش در طول نمایش تاریک می‌ماند (چه‌بسا بتوان در مدتی که تماشاگران به سالن می‌آیند و در انتظار آغاز نمایشند، این متن را چند بار با صدایی آرام از بلندگو قرائت کرد).